

خنده زنان

.....

برمرگ شفق شب پره ها خنده زنانند
از برکت جریان هوا خنده زنانند
دیدند عزادار گل و لاله و یاسیم
برداغ دل من وشما خنده زنانند

...

بر رفتن اندیشه ای آینه گی دل
برآمدن ذوق جفا خنده زنانند
در ورطه ای طوفان هوس غرق بلاسیم
بر ساحل بی سر و صدا خنده زنانند
هر در که زدیدار امیدی خبری داشت
بستند وبه هرکوچه جدا خنده زنانند
تا عمق صدای همه شان رفته و دیدم
تا اوج فروپاشی ما خنده زنانند
سرمستِ دل انگیزی دنیای غروبند
برسوگِ سحر تا همه جا خنده زنانند
تابوی صفا سرزنند ازافق عشق
باهمدلی روی و ریا خنده زنانند
ای صبح رهایی سری از روزنه برکش
برمرگ شفق شب پره ها خنده زنانند

....

نورالله وثوق

شنبه بیست ونهم مهر/ میزان/ هزار و سه صد ونود و یک خورشیدی

هنر عاشقانه

...

سر می دهم سرودِ قشنگِ زمانه را
یک سو بنه زپیش دلِ من بهانه را
تفسیر ناروایی جمعی گرفته است

جای روایت هنر عاشقانه را
باز آ که با خیال تو فردابیر کشد
اندیشه های روشن صبح زمانه را
خندان به پیش چشم من و تو گرفته اند
جشن عزای برج شکوه ترانه را
ای سرو سرفراز محبت بیا ببین
بر دست ناجوان تبرها نشانه را
جای من و تو اوج کمال محبت است
عنقای من زیاد مبر آشیانه را
ازمرز بی ثبات قبیله عبور کن
برهم مزن برای هواهمیانه را

.....

نورالله وثوق

شنبه بیست ونهم مهر/ میزان/ هزار و سه صد ونود و یک خورشیدی

عمق سراب

...

حرفی به گاه دیدن دلها نداشتی

از بس که تخم غایله هر گوشه کاشتی
گاهی دراز کرده هوای غرور تو؟؟
هرگز به سوی آینه ها دست آشتی
جای صدای تازه و سرمستِ نو بهار
درپای رنگ و بوی خزان سر گذاشتی
شاگردِ خنگِ مکتب موج طراوتی
عمق سراب را دل دریا نگاشتی
دیروز آنکه سایه ای مارا به تیر زد
حتی امین کوچه ای فردا گماشتی

.....

نورالله وثوق

...

سه شنبه بیست و پنجم مهر/میزان/هزار و سه صد و نود و یک خورشیدی